

دیوار قلعه را شکسته فنیم مقابل خود ابرداشتہ بمحض از آمد و سرپندر را سے جسمی از مردم کارگردان خود را برای عبادت خان گذاشتند خود بر سر شاه قلی خان تاخت و چون اکثریت از توکرای زربند دیگر کوچه و بازار شرقی شده بودند شاه قلی خان با مدد عدوی در سیدان میش ارک پاسے همیست افسروه بمناسبت و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بند حاشی که با ادبو و مقتبل صیغه ناگزیر بر ارک در آمده در قلعه را بست و سرپندر را سے محاصره نموده کاربر و شنک ساخت شاه قلی خان از روی ضطرار قول گرفته اور ادید چون این پیغمبر شاه بجهان رسید بر پنهان دیگران احوال ترتیب داد و حکم پوش فرمودند و هر چند مبارز خان و جان پس از دلیلان عرصه کار زار شرکط ای و کوش بجا آوردند اکثریت بران مترب نگشت و از مردم روشناس شاه بیگ خان و سلطان از خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختن و با رسیم خود سوار شد حکم پوش فرمودند و از امداد بداران زرم آرا و دلیران قلعه کشاقد میگزد و جلادت پیش نهاده کار نماهی ای شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه بودن خان پیش از برادران و مباریک و امدادگران و جلادت از راجپوتان در او رتن هفت پیش انتقام شدند درین وقت که کار پیخته ایان پیشیده بود قضا را تیرضی گردان رسید عبقر رسیده پوست مال گذشت و اوضطراب کرد و بگشت و از همان تاقتن او تمام و کفیان سرایمه راه فارس ره بسیار سے از رسیدلان را با خود برند و مقارن این حال خبر آمد که شاه نهاده پروردیز و مساعی خان خانان سپه سالار پیش با دشایی از بگاله معاودت نموده برای سیده اند ناگزیر شاه بجهان بسعت آباد بالاگاه است مرتعیت نمود درین وقت عین الله خان از شاه بجهان جدائی اختیار نموده و در موضع اند و نشست و مقارن آن نصرت خان جدائی گزیده زوال نظام امپراتوری شناخته نوکرا و شد از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا کوکلتاش است پر اواز آدمی زادگان غریبین است و مادرش حضرت عرش آشیانی را شیرداده بود و آنحضرت پاس نسبت ایشان داشت میرزا هنر زر ایزگترین امر اساخته بودند و از دو فرزند ارشاد شاه گرد میرزا باقر سپر طامیریست با تفاوت ارباب استوار اد رئیسه علم او از دست اوتادان نستعلیق خوب می نوشت شاگرد میرزا باقر سپر طامیریست با تفاوت ارباب استوار اد رئیسه علم او از دست اوتادان مشهور بسچ کی خوار و در مدعا نویسی بد طولی داشت لیکن از همیت ساده بود و در طیفه گران بیشتر بیشتر بود از

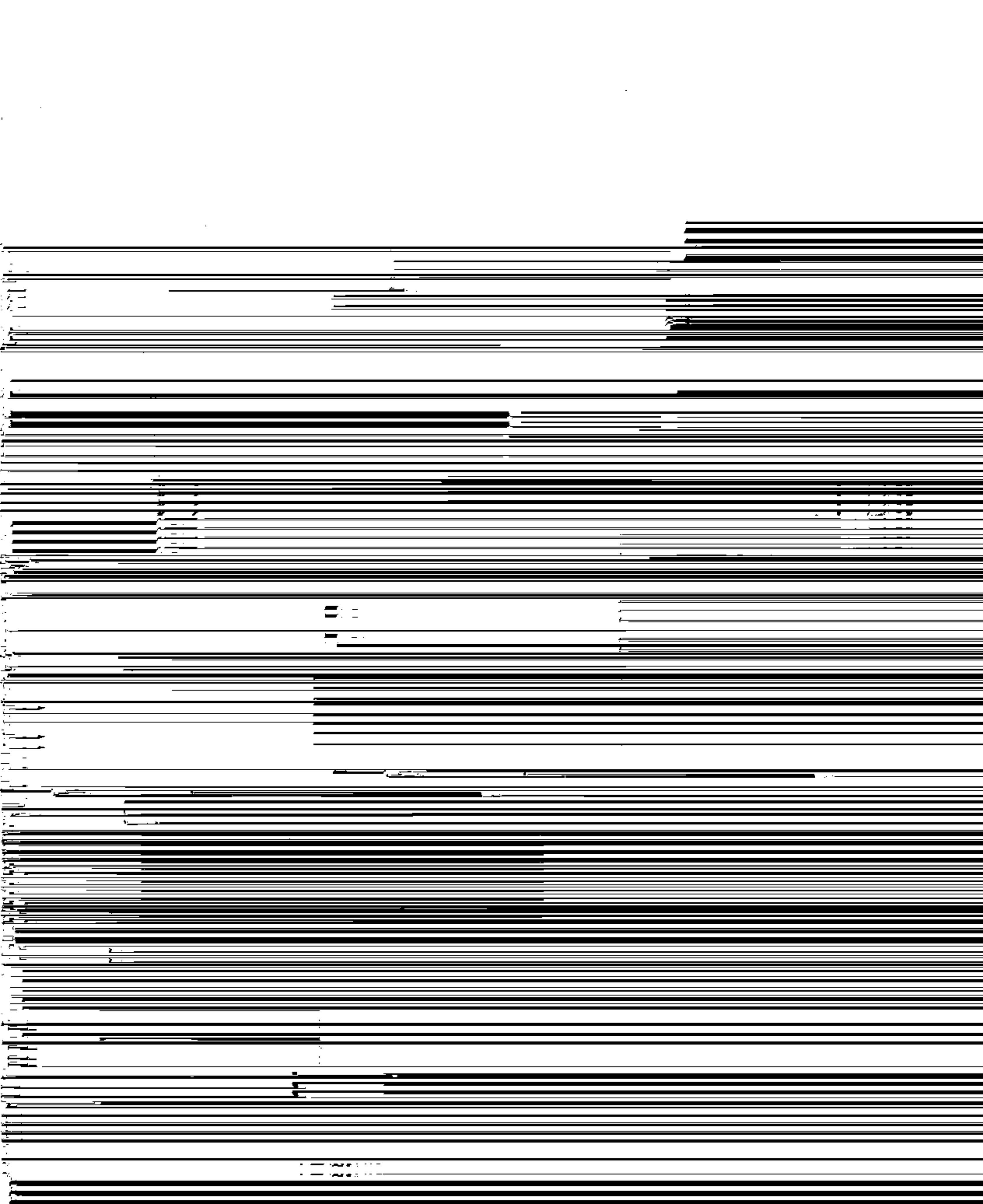
می گفت این ریاضی از دار و دست او صفت - ریاضی

عشق آمد دار چنون بر و سند مگرد	وارسته ز صحبت خود منه مگرد	
آزاد ز بند و پن و دانش بگشتم	تا سلسه ز لعنت کسی بسند مگرد	

وفاقت خان اعظم در شهر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد دلاش او را در دهلي برده بجاورد و حضرة سلطان لشکر نظام الدین قدس سرہ نزد یک تبر پر شش بخار سپه دند چون خان اعظم مسافر دارالملک بعت گشت و او نیش را بحضور طلب داشته خان جهان را بصاحب صوبی گجرات سرفرازی بخشیده حکم شد که از آگرہ احمد آباد شناخته می‌افatte آن ملک نماید چو

جشن نیشن نوروز از جلوس همایون

مطابق سال ۱۳۷۸ هجری روز مبارک شنبه دهم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و چهار آفتاب جهان تا به روز حمل را نورآگین ساخت و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد و در واسن کوه بہنر بشاطئ شکار پرداخته یک صد و پنجاه و پیک راس قوچ کوهی بینگ و تیرشکار کردند و در منزل علی چکرخی جشن شرف آراستگی یافت از بہنر تا این منزل ارخون از هم سیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیرنچال از برف مالا مال می باشد و هور سوار از فراز آن بغایت دشوار بگیر محال لاجرم شخصت موکب گیلان شکوه از راه کروه پوچ اتفاق افتاد درین کوهستان بارگی بهمی رسید و دو سال و سه سال برخیزت می‌ماند و از زمینداران آنچه شنیده شد که قریب بزرگ نایخ در یک درخت در خصوصی باشد درین اثناء ابوطالب پسر اصفت خان بیکوست لا هور نبیا بست پدر مخصوص گردید درینجا لاسید عاشق پسر سردار خان بکوهستان شاهی پچاپ که ضبط در لبط آن بهمه و پورش بود مستوری یافت و او را بکامگار نامور گردانیده مفصوب چهارصدی و صد و پنجاه سوار عنایت فرمودند روز جمعه بیست و نهم در منزل نورآباد که برسب در یا سے بخت راقع سنت نزول اتفاق افتاد از گحاث بخت تا کشیر بستور یک که تا پیرنچال در راه منزل بتر خانه‌ها دشمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلاح نمی‌شود و سارخوت فرانشوانه خنیاچ نیست درین چند منزل ارد و سے گیلان دوی بجهیت برف و باران و شدت سرمازگر یا سے دشوار گذار بصوبت گذشت در اشترانه را و آبشاری خوش نظر در آمد که از کثرا آبشارهای کشیر بتر نوان گفت از تقاضش پنجاه درج باشد و عرض آبریز چهار درج متعدد یان منازل صفوی عالی محاذی آن بسته بود و ساختی نشسته پیاله چند نوش فرسوده چشم دل را از تراشانه آگن ببرد و از حکم شد که تاریخ هبور شکر بنصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت برصغیر روزگار یادگار باشد



عرض داشته شش تا پیغمبر ناصرت دانفعاً از جو ائمّه اصلی و حال نوشته ارسال و شنیده و حضرت شاهزاده های شاهزاده های بخطه های خوش قلمی فرموده روانه ساختند مخصوص آنکه اگر دارا شکوه و اورنگ زیب را بدل از صفت لبرسته و قلعه رهتا س داسی بر را که در تصرف کسان او است به بند های باشد شاهزاده های بسیار در قسم عقوب و جایز تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهای طلاق با مرحمت گرد و بعد از درود مشور مالطفت شاهزاده های آداب استقبال و تعظیم بجا آورده با وجود کمال تعلق و دلستگی که بیشتر هزاره باشد شاهزاده های رضاخواهی والد ما جدران مقدم شمرده آن جگر گوشش های را بانفاس شیکش از جواهر و مرصع الات و فیلان کوه پیکر که موادی و ملک را پیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت دلیل مطفرخان و رضاخواه بیادر که بجز است قلعه رهتا س مقرر بودند حکم نمود که بکسر که فرمان باشد شاهزاده های ساز و قلعه را با پیروزه همراه سلطان مراد خوش بدل از صفت آیند و چنین بجایات خان نوشته که قلعه اسیر را به بند های باشد شاهزاده های نموده روانه حضور او گرد و خود بعد از این تصویب ناسک حکم نموده درین ایام عرب درست غیرب که بجهت آوردن سلطان ہوشانگ پسر شاهزاده دایی عبدالرحمیم خان خانمان نزد شاهزاده پرویز رفتہ بود آمد و دولت زمین بوسن دریافت ہوشانگ را بعوانیت روز افزون اختصاص بخشیده بنظرخان بخشی فرمودند که از احوال از خبردار بوده انجیمه بخت صدر ریاست او در کار باشد از سرکار باشد شاهزاده سرانجام نماید و بنویسے سامان سرکار او کند که از این طرف نگرانی خاطر نداشته باشد در خلال این حال عبدالرحمیم خان خانمان بسعادت آستان بوس جمیں خدمت نورانی ساخت و زمانیه متذکر نجابت از زمین برگزینست و آنحضرت بجهت ولنوازی و تسلی او فرمودند که درین مدت انجیه نظور رسید از آثار رفتها و قدر راست نه ختار باشد خان را از دارتمیل ازین حضرت شاهزاده های با خواسته نور جهان بیکم صفت خان و فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که باست خان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بیگانه بگاله روانه ساز و خان جهان از گجرات آمد و بخندست و کالهست شاهزاده پرواز دو دز نیوکار عرض داشت فدائی خان رسید مرتوم بود که در سازنگپور بخدمت شاهزاده پیوست ابلاغ حکام شاهزاده های نو در شاهزاده های بجدائی های است خان و همراهی خان جهان راضی نیستند و هر چند درین باب بمنای الله و تائیب بسر عرض داشتم توجه بران بترتب نگشت چون بودن من در شکر سودند اتفاق در سازنگپور تو قعه گزیده قاصدان تیز روطلب خان جهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمام ترجیحه این حدود گرد و بالجلد چون حقیقت حلی باز عرض داشت فدائی خان بعرض مقدس رسید باز فرمان چنانکه تمام بشا هزاره صادر گشت که زمانی خلاف انجیه حکم شده بخطه راه نموده و اگر مایه خان بر قتن بگاله راضی نشود

جریده متوجه حضور دالاگر دو شنبه با سایر اصرار پر پرمان پور توقیت نمایند چون خاطر نیش مطابه از سیر و سکار عرصه دلپذیر کشیده است
بنابران تاریخ لازم هم محروم مسنه هزار و سی و سیخ بجزی رایات عالیات بصوب لا ہور اتفاقع یافت پیش ازین مرمر
بعض رئیسه بود که در کوه پیر پنجه عالی نور سے می باشد شهور بحایه و مردم آن سر زمین می گویند که طعمه اش استخوان ریزه
است و پیوسته بر دسته ہوار پراز کنان مشاهده می افته و نشسته کم و بیش می باشد چون خاطرا شرف اقدس تحقیق ام
سقد ماست توجه مفرط دار دلکم شد که از قراولان هر کس تبغیث زده بحضور پیار و هزار روپیه العام بیا بد قضا راجه ایام حشان
قرابیل پهندوق زده بحضور اشرف آورده چون زخم پائیش رئیسه بود زندگ و تند رسالت نظر اشرف در آمد فرمودند چینه دان
آن را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چینه دان راشگان فتحی از حوصله اش استخوان ریزه برآمد و مردم کوہستان معروض
دشمن که مدار خوراک این بر استخوان ریزه بایست و ہمیشه بر دسته ہوار پراز کنان پیغمبر زمین دارد هر جا که استخوانی نظرش
در آید ب نول خود گرفته ملبدی شود و از انجا بزمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه شود آنگاه یک چینه و پیغمبر درین صورت
غالب ظن آنکه همایش می شهور همین است

هزار پر په مرغان ازان شرف دارد	که استخوان خورد و طاری نیازارد
--------------------------------	--------------------------------

سرنشیش بدل می ماند لیکن سرکل هر غ په مدار داین پر پایے سیاه دار د در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده قله
کیک هزاری و هفت و نیم شقال می باشد بوزن برآمد و نواحی لا ہور ابوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس
انتحار آند و خست و شب پارک شنبه سلطنا و مذکور در ساعت مسعود ب لا ہور نزول اقبال اتفاق افتاد و یک لک پوپ
بعد الحیم خان خنان العام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد الجی شاه عباس شرف بسیود حاصل نوده مکتوب محبت
اسلوپ شاه را باختت و ہر ایا که مکرست شاهین سفید از اجلد پو و بنظر مقدس گذرانید و از غزالیب آنکه شاہزاده دار نخش
شیر ز پیش کرد که باز الافت گرفت در یک قفس می باشد و هر آن بزه نهایت محبت والافت ظاہری سازد بدستور سے که
چو امانت جفت می شود بزرگ آغوش گرفته حرمت می کند حکم کردند که آن بزرگ خفی و اشتمانه فراید و اضطراب بسیار
ظاہر ساخت آنگاه فرمودند که بزرگی بجان رنگ و ترکیب دران قفس در آور ذمدادی آن را بولی کرد و بعد از آن کمرش
بیان گرفته شکست فرمودند که بیشی در آور ذمدادی الفور از هم دریده خور و باز بجان بزرگی دیگر آور ذمدادی افت و هر یا نه
بدستور سابق ظاہر ساخته پیش از ایناد و بزرگ بر دسته مینه خود گرفته و هاش را می بیسید از پیچ چو اس نهایی و جوشی تا محل

مشاهده نشد که دهان جفت خود را پرسد در یولانا فضل خان را بخدمت دیوانی صوبه و گن سرفراز ساخته منصب هزار و پالصدی و هزار و پانصد سوار غایب نموده خلعت و اسپ و فیل هر جمیت فرمودند و به سے و دل فراز امرایان آن صوبه خلعت صوب اوفستادند و چون مهابت خان فیلانیک در صوبه بگاهه دغیره بست آورده بود تا حال بدگاهه والا فستاده بولبلغه مایی کل از مطالبه سرکار بر ذمه او بود و نیز از محل جاگیر نزدیکه در گاهه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها مستصرف گشته بود بنا بر آن حکم شد که عرب دست غیب نزد مشاور ایله رفته فیلانی که پیش اوفراهم آمده بدگاهه بیار و مطالبات حساب را از داشت یافت نموده بخدمت شتابرد اگر اور راجایی و مبابی خرد پسند باشد بدگاهه آمده بدوی ایمان نظام مفرد غ سپار و مقام این حال درض داشتند فدائی خان رسید که مهابت خان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته بجهوب بگاهه شتابرد و خانه خان از گجرات آمده مشاهزاده پرویز را مازمت نمود و هم در یولاعرض داشت خان جهان رسیده نوشتہ بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی ماشنه جراحت خوش ساخته کتابتی مبنی بر اطمینان نداشت و خجالت ارسال داشته باعثیا که رخوبیش آنحضرت نوشتہ اور اچیس بدگاهه فستاده ام اید از مراحم بکران چنانست که رقم عفو بر جائید جراحت او کشیده باین موہبہ عظی در امثال واقران سرفراز و ممتاز گردانند و رحیم اوفرمان شد که

این درگ که نویسیدی نیست

ملحق او بجز احباب مقر و مکن گشت درین تاریخ طهوری پسر کلان شاهزاده و اینال از خدمت شاهجهان جدا شده ملازمت شتابرد قتل ازین ہوشگ برا و حسن زد او بزین بوس سعادت پذیر گشت بود در یولاد نیز بینوی بجهود لطفی آستان رسایند و با ذرع مراحم و لذ از شخص مخصوص گردید و بحسبت سرفراز ای آنها تایم نسبت خوش که با صلطاح حمله این چنانست که کران گویند فرموده ببار بازیگم صبیه خود را بطهوری و ہوشمند بازیگم صبیه سلطان خسرو را بہوشگ نسبت کردند درین وقت مقدم خان بخدمت بخشیگری خوش تصاص یافت چون از مد تهابی میدید ہواستے کابل در خاطر قدسی مظاہر سیری کرد و تاریخ ہفتاد هم اسفند از نہ سنه هزار و سی و پنج بغم سپر و شکار منضرت مولب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد چند روز در ظاهر لاہور مقام فرموده روز جمعہ بیست و سوم ماه مذکور کرح فرمودند اتفاق رخان پسر احمد بیگ خان کابلی سر احمد در اپشیکش آورده بجین اخلاص بزین سود و حضرت شفابند شلیلی سر زیارتی سر زیارتی بدگاهه بیانی نیافرود آورده بخدمت شکر این موہبہ غلطی که از موہبہ بجددہ آنکی بود تقدیر رسایند و حکم نوختن شادریانه فرمودند فرمان شد که سر آن آتش فتوخ رخان

شاہ اندریش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویدن تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن کجا بل رسید شینند که پلنگپوس او زیب بقصد شورش افزاری و قتله انجیزی بواسطه غزین آمده مشارکیه با تقاض دیگر بندھات تعینات صوبه ذکور آمده لشکر با فراهم آورده بود درین اشناحداد بدنهاد قاپویانه باشارت آن بتراه اندریش به تیراه آمد و راه زنی و دست اندازی کاشیوه شنیعه آن مفسد سیاه نجاست است پیش میگیرد و پلنگپوس ازان اراده باطل نداشت گزیده بکے از خوشان خود را نزد ظفرخان فرستاده انها رطایت و چا پلوسی نزده اولیا سے دولت قاھرو خاطرا زانجائب پرداخته و فرع فساد احداد بدنهاد را پیش نهاده بیهوده استعداد و جمیعت از راه گردیده برسید آن مقور روان شدند چون خبر گشتن پلنگپوس و آمدن لشکر ظفر اثر بآن بد فرجام میرسد تا بتعادت نیاورده خود را گزوه ادا فرکه محکمه او بودی کشید و آن بیعا ثبت آن کوه را پناه روند بد اندریشیده دیوانی در پیش دره برآورده و شیخ حکام تمام نزده و خیره و سار اسباب قلعه ارتی آمده و همیا واشیت اولیا سے دولت ابد قرین هستیصال اور را پیشنهاده بیهوده ساخته بقدم معنی فراز و نشیب بسیار طی نزده پدره ذکور پیشند و همه یکدل دمک جمیعت از اطراف یحوم آورده بیهوده تیغه آنکه شنیده بفستم جمادی الادی نقاهه فتح لند آوازه ساخته داشتیا عیت و جلاوت و اوند از هنگام صبح تاسه پراکش مقاب و جبال اشتعال داشت بعد از سده پر بالواع عواطف و مراحم آنی ابواب فتح و فیروزی بر چهار مراد دولت خواهان مفتوح گردید و آن مختاری بصفت پیاده دران لشکر سنفور در آمد و درین وقت یکی از احديان شمشروکار و امکنسته کی را یافتند پومنزد ظفرخان بزده می ناید و نیین می شود که اینها ازان عاصی است و ظفرخان خود با چند سے برسان چگیرید و ظاهری گردید که بند و قی باور سیده و بجهنم و حمل شد هر چند منادی کردند شخص نگشت که این تقانگ از دست کدام کس باور سید با جمل سران مفسد مصحوب سردار اینها روانه درگاه آسمان چاه گردید و ظفرخان و دیگر بندھات شایسته خدمت که مصادر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خوار استعداد خویش با اضافه منصب و اقسام مراجح اختصاص یافتند و درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیکم صحیمه مرزا هنگام منکوحه حضرت عرش آشیانی و دارالخلافه اکبر آباد بچوار رحمت این دی پیشند زدن کلان اخضارت ایشان بوزدن دچون فرزند نداشتند در زمانه کشا بهمان بحالیم و جود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوهر کمیا سے خلافت را پیشکشی کردند پسند و این سر بر آرایه خلافت سراسرے قدس متکلف تربیت شاهزاده والا گیرشد القصبه در پشتاد و چهار سالگی بزمها خانه خدمت شافتند در خلال این احوال عبد الرحیم ولد سیرم خان مشمول انواع مراجح و اقسام نوازش گردیده بیازگی بخطاب پست

خان خاگان فرق عزت بر افراحت و خلعت داسپ مرحمت نموده پایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مختاران این حال تمامی فیلان همابت خان که قبل ازین فرمان طلب شده بود پدرگاه رسیده داخل فیلمخانه با دشادی شدند درین روزهای صدر حضیر گردید که همابت خان صبیحه خود را بخواجه پرخور دار نام بزرگزاده افسندی نسبت کرد و چون این مصلحت داشت اذن دو رخصت آن حضرت شده بود بر خاطر اشرف گران آمد او را بخنور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بے دستور سے ما ذمیر حنین محمدہ دولت را گرفته جواب پسندیده سامان توانست نمود و بحکم اشرفت شلاق پست و رسانخورده مجوہ گردید و درین روزهای پیروزنا دکنی پسر میرزا رسم صفوی بخطاب شاهزاد خان اختصاص یافت بست و نهم اسفند ارنم ساحل دریایی چتاب پور و در کب سو و آر استگی یافت.

جشن بست و میں نوروز از جلوس ہمایون

(۴۴)

روز سه شنبه بست و دوم جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج، بحری نیز جهان افزود بہرج حمل تحول نمود و سال بست کیم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دہمایے چاب یک روز بلوازم جشن نوروز بے پرداخته روز دیگر ازان مثلی کوچ فرمودند در نیوالا آقا محمد المحبی شاهزادگان بارگاه شاه عباس را رخصت اعطافت ارزانی داشته خلعت با خبر مرصن دی هزار روپیه با مرحمت فرمودند و مکتبے که در جواب محبت نامه شاهی بھکارش یافته بود با گریز مرصن تمام الماس کیک لکروپیه قیمت داشت و کنخمر مرصن نفس نادر بزم ارمنان حواله او شد و را اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نزد همایون بجهت آوردن فیلان رقزو و کلاک سوانح بمحرومگشته داشت بطلب او نیز رفتہ در نیوالا بحوالی ارد و پوست بالجبل طلب او بخوبی کیک دکار پردازی آصفت خان شد و بود و پیشنهاد خاطر ایشان آنکه اور اخوار دست بعزم دست غیب ناموس و جان و مال اور زندگی و این مطلب گران را بنایت سکبدست پیش گرفتند و او بر خلاف ایشان با چسار فیخ هزار را چوت خونخوار یک زنگ یک جبت آمره و اعیان اکثریت را ہمراه آور دکار بگاه کار بجان دکار و باستخوان رسید و از همہ راه و از همه جست مایوس گرد و بر لیے پاس عزت و ناموس خود لقدر امکان دست و پازد وہ باہم و عیال جان نشار شوند.

وقت ضرورت چون از نگرانی شد	دست بکر دسته شمشیر تیز
<p>با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای نامنجم نذکور می شد اسافت خان در هنایت خفت و بله پردازی بسیار و چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید تخت پیغام شد که تمام طالبات سرکار را با شاهی را بدیوان اعلی مفرد غنازو و دعیان با بقیه انسان می تقاضا می کردند که این را که از نگرانی خان تسلی نماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و در باب خواجه برخوردار پسر خواجه علی قشیدی که هم ابتد خان و ختر خود را با ونیت نموده و سایقانه کو رشد کرد او را تیرخنگ زده بزندان سپرده شد که این پسر هم ابتد خان با واده فدائی خان تحسیل نموده بخرازه عارمه رساند و چون منزل بکنار بیت واقع بود لواب آصف خان با وجود چنین دشمن قوی باز و بے از سر و جان گذشت و در هنایت خفت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود یعنی حضرت شاهزاده شاهی در آن طرف در بیانگذاشته خود با عیال و اعمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل جبور نموده درین روی آب منزل گزید و هم چنین کار خانجات از خزانه و قورخانه و خیره می کرد خدمتگاران و بنده های زدیک در کل از دریا عبور نمودند معتقد خان بخشی و میر تو زک از آب گذشت شب در پیش خانه بود علی الصلاح چون هم ابتد خان در بیان می کار بنا موس و جان او رضیده الاعلی درین وقت که بیچ کس در گرد و پیش حضرت نانه بود با چهار تن چهار هزار سوار ز را جوت که بآفس قول و محمد نموده بود از منزل خود برآمد و تخت بر سر پل رسیده قریب دوهزار سوار پل می گذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بجا فعه و مقابله قدم بر جاده از خود متوجه دولتخانه می گردد و از و در حرم گذشتہ پیشخان معتقد خان رسیده باز پرس احوال نمود معتقد خان شمشیر پسته از خیمه برآمد و چون پیش برادر اتفاقا داز احوال شاهزاده شاهی استفسار نمود و قریب بعده را جوت پیاده بر چه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهرو آدم خوب محسوس نمی شد بر سمت دروازه کلان شتافت و در آن وقت در فناء دو لیت خانه معدود بے از اهل بیان و غیره و سه چهار خواجه همراهی پیش دروازه ایستاده بودند هم ابتد خان سواره تا دولیت خانه رفتہ از اس پ فرود آمد در آن وقت که پیاده شده بجانب غسل خانه شتافت قریب دو صدر را جوت همراه داشت معتقد خان پیش رفتگفت که این هم کستاخ و بیانگی از احباب دور است لئنی توقف نماید تا من رفتہ عرض کورنش وزمین بوس نهایم اصل بخواب نه پرداخت و چون بر در محل خانه رسید م Lazaran او تخته ای دو را زده را که در بانان بجهت احتیاط سبته بود نزد دریم شکسته بفستان دو لیت خانه در آمدند مجده از خواصان که بزرگ و پیش آنحضرت بسعادت چنور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایوی سایر</p>	<p>دست بکر دسته شمشیر تیز</p>

آن حضرت از درون خرگاہ برآمده بر پاکی نشستند و درین وقت هما بست خان مراسم کورنیش تقدیم رسائیده آنگاهه بر دور پاکی گردیده سروض داشت که چون لقین کرد مکه از آسیب عداوت و دشمنی آصفت خان خلاصی در راهی نمیست و باز اع واقسام خواری در سوای کشته خواهم شد از رو سے احتظر ارجأت و دلیری نموده خورا در پناه حضرت اندراختم آنکنوں اگر مستوجب قتل و سیاست ام در حضور اشرف سیاست فرمایند درین وقت را چوتان او فوج فوج مسلح آمده در سراپرده باشد ای را فرازگرفتنند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواہرخان خواجه سرخ و بلند خان و خدمت پست خان و فیروزخان و خدمت خان خواجه سرخی فصیح خان محلی و سه چهار لغزی از خواصمان دیگری حاضر بود چون آن بے ادب خاطر اقدس را شوراینده بود مراجعت عتدال بر شرست را فیرست در شور و داشت و مرتبه دست بر قبیله شمشیر رساینه خواستند که جملان از لوث وجود آن میباک پاک سازند هر بار میمنصور بدخشی بهتر کی عرض میگردکه وقت تلقینی آن نیست صلاح حال منتظر باید داشت و سزای کردار ملائیخاراں تیر و بخت بد کردار را بایز داد گر جواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسید چون حرث ادبند و غ دولت خواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در انذک فرصت را چوتان او درون بردن دولتخانه فروگرفتن خاچه بغير او دنگ کران او کسے دیگر منتظر نبی آمد درین وقت آن بے عاقبت عرض کرد که هنگام سواری سرتباها بخطه مجهود و کمی فرمایند تا این فلام فدوی در خدمت باشد و بر صردم خطا هر شود که این جرأت و گستاخی حسب احکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه والیحاج بسیار نمود که بجهن اسپ سوارشوید غیرت سلطنت رخصت نماد که بر سپاه سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن واستعداد سواری خواستند که بر درون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضی نشد القصه آن قدر توتف نمی داد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده در تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف برند بعد ازان فیل خود را آورد و التماس نمود که چون وقت شوش

و اژدهام هست صلاح دولت درین میدانند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و معنایقه بر همان فیل سوار شدند کیمی از را چوتان معمتم خود را در پیش فیل و در را چوت و دیگر را در پس خونه نشانیده بود درین اشنا مقرب خان خود را رسائیده باسترهناء او درون خونه نزدیک با آنحضرت رفت نشسته ظاہرا درین آشوب گاه بے تینی زخمی بر پیشانی مقرب خان رسید و خدمت پست خان خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود بفیل رسایند و هر چند را چوتان بستان پرچم دزور دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را جای بے ندہند او کناره خود

محکم گرفته خود را بگاهی واشت و چون در پیرون جایه کشتن بود خود را میان حوضه گذاشت و چون قریب نیم کرد و ساخته شد تجربه خان دار و غیره فیلانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود را پیش نیل و پرس و هقب نشسته بود همابت خان اشاره کرد تا آن بے گناه را بایا پرس شهید کردند با الجمله در لباس سیر و شکار برست منزل خوش را هم بری نمود و آنحضرت ببرون خانه او در آمدہ زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بر و دور آنحضرت گردانید و چون از نور جهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بد و لخانه بروه از اسماه نور جهان بیگم باز بخانه خود آرد و باین قصد بار دیگر آنحضرت را بد و لخانه آورد و قضاوار اور هنگامی که حضرت شاهنشاه بعهد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواہر خان خواجه سر اکناظ محلات با و شاهی بود از آب گذشته بنزیل برادر خود آصف خان رفته بود آن کم فرصت تیز رفت و بیگم یافته از سهوی که در محاب است بیگم کرد و نداشت کشیده متوجه خاطر گشت آنگاه در فک شهر پارشد و دانست که جدا از اشتن او از خدمت حضرت خطانی است عظیم لا جرم رای فاسد او براین معنی قرار گرفت و آنحضرت را باز سوار ساخته بنزیل شهر پار بر و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری یه ج اومی گفت ای کردند درین وقت پچوینیه شیاعت خان همراه شد و چون بخانه شهر پار درمی آید برای چوتان اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند با الجمله چون نور جهان بیگم از آب گذشته بنزیل برادر خود رفت عده‌ای دولت را طلب داشته بخاطب معاون ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تبا نیجا کشید و اینچه در مخلیه بیکم نگذشته بود لظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کرد از خویش گشیده اکنون تدارک آن باید کرد و در اینچه صلاح دولت و برآ مرکار را بشد با تفاق معروف باشد و اشتبه کیدل و یک زبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آنست که فرد افجهان ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسد ان را تمیور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش ناصواب بسامع جلال رسید از صنایعه معقول دور نموده بمان شب مقرب خان و صادق خان بخشی و میر منصور و خدمت خان را پی در پی نزد آصف خان و عذرهاست دوست فرستادند که از آب گذشتن و جنگ اذاخته بعن خطا دست زنمار که این تدبیر نادرست را نیجه خامکاری و ناسازگاری دانسته بپرامون خاطر راه ندیند که بجز نداشت و پیشانی اثر بیان مرتب نخواهد شد هرگاه درین طرف باشم بگرام دلگزی و چه امید جنگ می کنید و بجهت اعتقاد و احتیاط انگشتی مبارک خود را صحوب میر منصور فرستادند اما هنگان آنکه این حرفا را داده طبیعت همابت خان بله عاقبت باشد و حضرت پیکریم

تمکن فرموده صور افسوس از خان قرار داد پاپے خزمیت افسوس داده و درین وقت فدای خان چون از فتنه پردازی زمانه توف یافته سوار شده بگنا را آب آمد و از آنکه پل را آتش داده بودند و امکان عبور متصور نبود بتاب شده در تیرباران بلاد ملاطمه فتنه با چندین توکران خوش رو بر وی دولتخانه اسپ بدریا زده خواست که بشادری عبور نباشد شش کس از همراهان او بموچ فنا رفته و چندی از تندی آب پایان رویه افتادند دنیم جانی بساحل سلامت رسیدند و خود با اسپ سوار برآمده حلقه پیش نمایان کرد و بست اکثری از رفقاء او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نشاند شدند و چون دید که کاری از پیش نمی رو دغیم زورگرد است و بگاز است اشرف نمی تواند رسید عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در نزل شهر یار بسر برند و بخوبی ششم فروردی مطابق بیست و نهم جمادی الثاني آنچنان با تفاوت خواجه ابوالحسن و دیگر حدایت و لست قاریگر داده در خدمت خود علیا نزد جهان بیکم از گذری که غازی بیک مشرف نوار و پایاب دیده بود قارگذشت و اتفاقاً قابوی ترین گذر راههان بود سه چهار جا از آب عیق عرضی گذشتند و در وقت گذشت و اتفاقاً از طلاق بر جاناند هر قبیح بطری اتفاق آصیان و خواجه ابوالحسن دارادت خان باماری بیکم رو بر وی فوج کلان غیرم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مخصوصاً ساخته بودند و را کند و فدای خان بفاصله بیک تیرانداز پایان ترقاب نمود و بیگراز آب گذشت و ابوطالب پسر اصفهان خان دشیر خواجه و آلمیار و بیاری مردم پایان بر فدای خان عبور نمودند و هنوز جمیع بگنا ریسته و بعضی میان آب بودند که افون غنیم فیلان را پیش رانده حمل آورند و هنوز همچنان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و همچنان از آب بیکی گذشتند برابر آب دو کم ایجاده تاشای نیز نگی تقدیر میکرد که سوار و پایاده دشیز و شتر در میان دریا و آمره پیلو بر بیکم بر زده سعی در گذشتند و نیوی وقت نزیم خواجه سرای بیکم آمده مخاطب ساخت که عده علیا می فرمایند که اینچه جا سے توقف و تأمل است پاپے هست پیش نمید که بجهود راه آمدن شاهزاده هنرمند گشته راه آوارگی پیش خواهد گرفت از استماع این خطاب و قتاب خواجه ابوالحسن و سعید خان اسپلان خود را در آب زدند و فوج غنیم و راجوتان مردم این جانب را پیش از احتت بدریا در آمدند و در عماری بیکم دفتر شهر یار و بیهی شاهزاده خان بودند تیربے بر بازوی و دفتر شهر یار رسید و بیکم بست خود برآورده بیرون از احتت و لبا سها بخون رنگین شد و جواہر خان خواجه سراناظر محل و نزیم خواجه سرای بیکم و خواجه سرای دشیز فیل جان نشاند و دوزخم شمشیر بر جر طوم فیل بیکم رسید و بعد از آنکه رویه فیل رکشید و دو سه زخم بر جهار چقب فیل زدن را آنکه شمشیر را زپه بهم می رسند فیلان سعی در راندن فیل داشت تا جایه رسید که آب پیش آمد و اسپان

بـشـنـاـوـرـی اـقـتاـدـهـ دـوـ سـمـ غـرـقـ شـدـنـ بـودـ نـاـزـرـ یـ عـطـعـتـ عنـانـ نـوـدـنـ وـ نـیـلـ بـیـکـمـ بـشـنـاـوـرـی اـزـ آـبـ گـذـشتـ وـ بـرـ دـلـخـانـهـ بـادـشـاهـیـ رـفـتـهـ فـرـوـدـ آـمـدـهـ وـ چـونـ رـاـ چـوـتـانـ تـحـصـدـ تـامـ بـایـنـ جـانـبـ کـرـدـنـ درـینـ وـ قـتـ آـصـفـ خـانـ پـیدـاـشـدـ وـ اـزـ نـیـرـگـیـ زـمانـ وـ بـیـراـهـ وـ قـتـنـ رـفـیـقـانـ نـشـستـنـ لـقـشـ بـیـکـهـ آـفـازـ بـگـرـدـهـ رـدـانـ شـدـ وـ هـرـ چـندـ حـاضـرـانـ اـزـ اـیـشـانـ نـشـانـ خـواـستـنـ اـثـرـهـ نـلـاـهـرـ شـدـ کـهـ بـکـدـاـمـ جـانـبـ شـتـافـتـ وـ خـواـجـهـ ابوـالـحـسـنـ گـرمـ رـاـنـدـ وـ اـزـ ہـولـ اـضـطـرـابـ اـسـ پـ بـدرـ یـازـدـ رـوـنـ آـبـ عـیـقـ بـودـ وـ تـنـدـ مـیـ رـفتـ درـ وـ قـتـ شـنـاـوـرـیـ اـزـ اـسـ پـ جـدـاـشـدـ تـاـقـاشـ زـینـ رـاـ بـدـ وـ دـسـتـ مـحـکـمـ گـرـفـتـ بـودـ تـاـ آـنـکـ غـوـطـ خـورـدـ وـ نـفـسـ نـیـرـشـدـ تـاـشـ زـینـ بـگـذاـشتـ دـرـینـ حـالـتـ فـحـصـهـ مـلـاـعـ کـشـیـمـ بـرـ خـودـ رـاـ سـانـدـهـ خـواـجـهـ رـاـ بـرـ آـورـ وـ فـدـائـیـ خـانـ بـایـجـیـهـ اـزـ نـوـگـرـانـ خـودـ وـ چـنـدـیـ اـزـ بـنـدـهـلـهـ بـادـشـاهـیـ کـرـدـ وـ دـسـتـیـ وـ آـشـنـائـیـ بـادـسـےـ دـاـشـتـنـدـ اـزـ آـبـ گـذـشتـ بـاـفـوجـیـ کـهـ درـ مـقـابلـ اوـ بـودـ چـقـلـاشـ کـرـدـ وـ غـلـیـمـ خـودـ بـرـ دـاشـتـ تـاـخـانـهـ شـہـرـیـارـ کـهـ حـضـرـتـ شـاـہـنـشـاـهـیـ وـ رـاـنـجـاـ تـشـرـیـعـ دـاـشـتـنـدـ خـودـ رـاـرـسـانـدـهـ وـ چـونـ وـ رـوـنـ سـرـاـپـهـ اـزـ سـوـارـوـ پـیـاوـهـ مـالـاـمـ بـودـ بـرـ سـوـرـ اـیـتـاـدـهـ بـهـ تـیـرـاـمـاـزـیـ پـرـ دـاخـتـ چـنـاـنـچـهـ تـیـرـهـلـهـ اـوـ اـکـثـرـ دـرـ صـحنـ وـ دـلـخـانـهـ نـزـدـ یـکـ بـایـنـ حـضـرـتـ مـیـ بـهـدـ وـ مـخلـصـ خـانـ دـرـ پـیـشـ تـخـتـ اـیـتـاـدـهـ بـودـ بـاـجـلـهـ فـدـائـیـ خـانـ زـانـسـنـهـ مـهـتـدـ اـیـتـاـدـهـ تـلـاـشـ بـیـ کـرـوـ وـ اـزـ هـمـ رـایـانـ اوـ سـیدـ مـظـعـنـسـرـ کـرـاـزـ جـوـانـانـ کـارـ طـلـبـ کـارـ دـیدـهـ فـدـوـیـ بـوـ وـ عـطـاـرـ اللـهـ نـاـمـ نـوـیـشـ فـدـائـیـ خـانـ بـدرـ یـافـتـ سـعـادـتـ شـہـادـتـ جـیـاـتـ جـادـیدـ یـافـتـنـدـ دـسـیدـ عـبدـ الـغـفـورـ بـخـارـیـ کـهـ اـزـ جـوـانـانـ شـجـاعـ اـسـتـ زـخمـ کـارـیـ بـرـ دـاـشـتـ وـ چـهـارـ زـخمـ باـسـ پـ سـوارـیـ نـدـائـیـ خـانـ رـسـیدـ وـ چـونـ درـ یـافـتـ کـهـ کـارـیـ اـزـ پـیـشـ نـیـ رـوـ وـ بـخـدـ دـسـتـ نـیـ توـانـدـ رـسـیدـ عـطـعـتـ عنـانـ نـوـدـهـ اـزـ آـرـدـ وـ بـرـ آـمـ وـ بـلـطـرـتـ بـالـاـیـ آـبـ شـتـافـتـ وـ رـوـزـدـ گـیرـ اـزـ آـبـ گـذـشتـهـ تـهـنـاسـ نـرـفـرـ زـمـانـ خـودـ رـفـتـ دـاـزـ اـنـجـاـ عـیـالـ رـاـ بـرـ دـاـشـتـ بـگـرـ چـاـکـ مـنـدـیـهـ رـخـتـ سـلـاـسـتـ کـشـیدـ بـرـخـشـ نـامـ زـینـدارـ پـرـگـنـهـ نـدـکـوـرـ بـاـدـ وـ بـلـطـرـ قـدـیـمـ دـاـشـتـ فـرـزـمـانـ رـاـ دـرـ اـنـجـاـ گـذـشتـ وـ خـاطـرـ اـنـجـاـنـبـ دـاـپـرـ دـاـخـتـهـ جـرـیدـهـ بـجـانـبـ هـنـدـوـتـانـ شـتـافـتـ وـ شـیرـ خـواـجـهـ دـاـکـهـ وـ رـوـیـ خـانـ قـرـاـولـ باـشـیـ دـاـکـهـ یـارـ سـپـرـ اـنـجـاـرـخـانـ هـرـ کـدـامـ بـلـطـرـیـ رـفـتـنـدـ وـ آـصـفـ خـانـ چـونـ نـهـتـ کـهـ اـزـ دـسـتـ مـهـاـبـتـ خـانـ خـلاـصـیـ مـکـنـ نـیـسـتـ بـاـسـرـ خـودـ وـ بـلـطـرـ قـدـیـمـ دـوـ صـدـ وـ سـهـ صـدـ سـوـارـ مـفـلـوـکـ اـزـ بـارـ گـیرـ وـ اـہـلـ خـدـمـتـ پـیـانـبـ قـلـعـهـ آـنـکـ کـهـ درـ تـیـوـلـ اوـ بـوـ رـفـتـ دـچـونـ بـهـ رـهـتـاـسـ رـسـیدـ اـزـ اـرـادـتـ خـانـ خـبرـ یـافـتـ کـهـ درـ گـوـشـهـ فـرـ وـ آـمـدـهـ کـسانـ خـودـ رـاـ فـرـتـاـدـهـ بـبـالـغـهـ بـسـیـارـ نـزـدـ نـوـدـ طـبـیـدـ لـیـکـنـ هـرـ چـنـدـ سـعـیـ کـهـ اوـ بـهـرـ اـهـیـ آـصـفـ خـانـ رـاـضـیـ نـشـدـ وـ آـصـفـ خـانـ قـلـعـهـ آـنـکـ رـفـتـهـ گـشـتـ دـارـ اـدـتـ خـانـ بـرـ گـشـتـ بـارـ دـوـ آـمـدـ وـ بـیـ اـزانـ خـواـجـهـ ابوـالـحـسـنـ بـهـدـ وـ سـوـگـنـدـ لـهـیـانـ خـاطـرـجـشـیدـهـ مـهـاـبـتـ خـانـ رـاـ دـیدـ وـ نـوـشـتـهـ بـنـامـ اـرـادـتـ خـانـ وـ مـعـتـدـ خـانـ مـشـتـلـ پـرـ سـوـگـنـدـ غـلـیـظـ شـدـ بـیـخـطاـدـ وـ گـرفـتـ کـهـ گـزـنـدـ جـانـیـ وـ لـقـصـانـیـ بـعـزـتـ وـ نـامـوسـ زـسـانـدـ اـنـجـاـهـ بـهـیـانـ

را همراه بوده طاقت داد و دین روز عبده الصمد نواسه شیخ چاند منجم را که با صفت خان را لطف توی داشت و احتقان جوان مستعد بود باشد است آشناً اود حضور خود قبل رسانید مقارن این حال شاه خواجه اپیخی نذر محمد خان والی لخ بدرگاه دالار سیده طاز است نواد و بعد از اداسه که کو نش نویلدم و آوا بے که درین دولت سهول است کتابت نذر محمد خان که شتمل بر اطمارات خلاص و نیاز مندی بود با تخفت و هدایا سے آن ملک گزرا نیده آنگاه پیشکش خود را بانتظر در آوروند و سوغا تهایه نذر محمد خان از اسپ و غلام ترکی و غیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد و عجایه وقت سی هزار روپیه العاصم یافت پیش ازین بحث شده کتاب دفعه عینها گشت که چون آصفخان پیچ و چه از همابت خان این نبود به قلعه امکان که در جا گیر او بود فتح تحسن جست و همکی دو صد و پنجاه کس از سوار و سواره با او همراه بودند همابت خان چند سے از احمدیان با او شاری و مجازمان خود وزیر مینداران آن بو احی را بسر کرد کی هر چند نام پسر خود و شاه قلی فرستاد که گرم و گیر اشناقته به محاصره قلعه پر داشتند نامبرده علاوه بر اینجا رسیده قلعه را بدست آوردن و آصف خان عذان به تھنا سپرد و فرستاده ہمابت خان پر حمد و سوگند آراستم خش قاطر ستوش او گشته حقیقت بهمابت خان تو شتنده و چون موکب گیهان شکوه از دریا سے امکان عبور نبود همابت خان از حضرت رخصت حاصل شد و قلعه امکان رفت و آصف خان را با ابوطالب پیش و تسلیم اللہ ولد میر سیران مقید و محبوس ساخت و قلعه را ابلازمان خود پسورد و درین اشنا سے عبده الخاق برادرزاده خواجه سیس الدین محمد خواتی را که از مصاحبان و مخدومان آصف خان بود ہمچوئی خوشی شاہ گیلان که در محاصره بر ہما پور بدست اتفاقه بوده تبغیج بیان کی آواره صحرا سے عدم شکر و اشید و طامیر محمد قنون دیرا که بسب اخوندی نزد آصف خان بود و تقدیمه اور راستی کردن و تجنب اتفاقی زنجیر حلقة دارد پسے او گردند چنانچہ با پیدا شیخ حکام نزد باندک حرکت از پا سے او برآمد این مقدمه حمل بر افسونگری و ساحری اور کرد او حافظ قرآن مجید بود و پیوستہ بخلاف اشتغال داشت و بہایه او بخلاف تحرک بود ازین حرکت اسبابیتین کرد که مراد علیه بدم کند و از ظلیله و سواں و فرط توهمن آن مظلوم را به تبغیج ستم شمید ساخت ملا محمد بانشائل صوری و کتب دکلات بزیور صلح و پرہیزگاری آراستگی داشت افسوس که انسف ایک بیان کی قدر چنین مردی اشناخته و بیوده ضائع ساخت و چون بنویسے جلال آباد نزدیک اردوی گیهان پوی اتفاق اتفاق دجعے از کافران آمره طاز است نووند اکنون بگشته از معتقدات و رسمی کریمان ایشان شائع است بجهت غرابت مرقومی گروه طبق آنها به آین کافران نجت نزدیک است بیتے صورت آدمی از طلاقایا اونگ ساخته پیش می نمایند و بیش از یک زن نمی کنند. مگر زن اول ناز اوگاه باشد

یا با شور ناسازگار داگر خواهند که بخانه دوستی یا خوشی بردن از بالا بے با میک و چکر تردی کنند و حصار شهر را چزیکه و در نمی باشد و غیر از خوک و ماهی و مرغ و گیر بهه گوشت می خوردند و حلال دارندی گویند که از قوم ما هر کس که ماهی خورد البتة کو زندگه و گوشت را یخنی گردد می خوردند لباس سرخ را دوست می دارند و مرده خود را لباس پوشانیده و سلح ساخته با صراحی و پیار و شراب در گوری گذارند و سوگند ایشان این است که کلم آهور را یابد او را آتش می نمند و بازگزرا از آنجا برداشته بردن خست می گذارند می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ خود و البتة ببالا بے تبلیغ شد داد
پدر زن پسر خود را خوشش کند بگیرد و پسر دران با پسر مصادیقه نمی نماید حضرت شاهنشاهی بفرمودند که هر چهار دل شما از چیزی باید هستند وستان خواهش داشته باشد در خواست نمایند اس پشمیر و نقد و سرد پاسه سرخ التاسیں کردن
و کامیاب مراد گشته درین اثنا عجیب سنگ پسر را به باسوادگار دوی گیمان شکوه فرار نموده بکوهستان شمالی از پیکر که طعن اوست شافت و مقارن این حال صادق خان بایالت صوره پنجاب رخصت یافتد و حکم شد که تنبیه و تادیب عجلت نماید و
حضرت شاهنشاهی منزل نیزل به نشاط شکار پرداخته روز یک شب نیمه سیتم امروزی هشت در ساعتی سعو دادن شهر کابل شدند و درین روز بر فیل نشسته شارکان از میان بازار گذشتند باغ شهر آرکه نزد یک تقلعه کابل واقع است
نزدیک اجلال فرمودند روز جمعه غرما خوردند او بر وعده منوره حضرت فردوس مکانی تشریف برده و لوازم نیازمندی تقدیم
رسانیده از باطن قدسی مواطن آن حضرت استفاده هستند و همچنین بزیارت میرزا هندوال غشم بندگوار خود
میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه تعالیٰ التاس امریش ایشان فرمودند از عزم اسب اتفاقات که از نهان شنایه
تقدیر بر منصبه ظهور پرتو افگند پاداش کرد از هشت بابت خان است تفصیل این اجمال آن جرات و گشایخ در کنایه
آب بست از وظیور آمد و امراء بیو صدر بآپا از غفلت خویش نجابت زده خاوند خویش گشتند و امراء که در محله همچکیس خطر
نکرده بودند پرداز طور گشت را چوتان او بنا بر تسلط و اقتدار بیکه که بحسب اتفاق روسه نموده بود خود سرد میزد و گفتند
دست تقدیر و تطادل بر رعا یا وزیر دستان در از کرده همچکیس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار گشت دست فتنه
آتش بخشن هستی آن خود سران زد بالجمله جمی از را چوتان در حکایه که از شکارگاه باید مقرری کابل است رفته ایوان خود
پھر اگذاشت بودند چون چکله را بجهت شکار بادشاہی قرق ساخته بچیعه از احمدیان حواله نموده بودند یکی که از آنها نفع آمد و کار
بداشتی گذرا نمید و را چوتان بیچاره را پر خشم تیغ پاره پاره کردند چند بیان از خویشان و برآوران او داحدیان دیگر

پدر گاهه رفتہ استفادہ و دادخواری نو و ند حکم شد کہ آگرا اور اشناختہ می باشدند نام و نشان او متروضن و ارتقا بحضور اشرف طلبیده باز پرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بسرا رسید احمدیان را این حکم سلیمانی نگشته برگشته شد راجپوتان نیز قریب با نہاد فرد د آمد و بودند روز دیگر احمدیان مستعد رزم و پیکار شده ہمہ کیس جبت دیکت رو برس را ره راجپوتان آمدند و چون احمدیان تیرا مذاہ و تو پچی بودند با ندک زدن خودی راجپوت بسیار کشته شد و چند سے را که همابت خان آذ فرزندان خیقی گرامی می دید علقت شیخ انتقام گردیدند تھیں اسٹریڈ و نہضہ راجپوت بقتل رسیدہ باشدند و احتمام کامل و ہزار جات ہر جا راجپوتے را درا طسرا ف دلو احی یا فتنہ از کوتل ہند کش گذرانیدہ فروختند و باین طریق قریب پاصلہ راجپوت ک بشیرے از این سردار قوم بودند و بیشیاعت و مردانگی اشتہار داشتند لفڑہ خست رفتند و همابت خان از شنیدن این خبر سراسیرہ مضطرب سوار شدہ بیک نوگران خود مشافت و در اشنازے را نقش راطور دیگر دیدہ از بیم و ہراس کہ مجاہد اورین آشوب کشہ شود گشته خود را در نیاہ دولت خانہ اذاخت و بالتاں او جشیان و کوتوال خان و جمال خان خوہیں ا حکم شد تا این فتنہ را فرونشاندند دیگر بعض رسید کہ باعث خنگ و مادہ فساد بدیع الزمان خوش خواجہ ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست ہر دو را بحضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابے کہ تسلی او شود سامان نیارستند کر دچون کس بسیارے از تیر و تفنگ بقتل رسیدہ بودند ناگزیر مراجعت خاطرا و از لوازم شمرده نامہ رہہ ہارا بوسے حوالہ کر دند و اور نہایت خواری و رسائی سرو پارہ نہجاشہ خود بردہ مقید ساخت و انجھ در بساط آئنا بود تمام متصرف شد و ریولا بعض رسید کہ خبر جیشی در سن ہشتاد سالگی باجل طبعی در گذشت عنبر در فن سپا ہگری و سرداری و حضور ایضا تمدیر عدیل و تیز نداشت او باش آن ملک را چنانچہ باید ضبط کر ده بود تا آخر عمر و لگار بجزت بسر بردا و در ایسح تاریخی بنظر در نیاده کہ غلام جیشی بربتہ او رسیدہ باشد و درین ایام رسید بودہ حاکم دہلی بوجہ نو شہرہ همابت خان عبد الرحمن خان خانہ نان را ک متوجه جا گیر خود بود برگردانیدہ بلا ہور فرستاد در نیوالا خبر رسید کہ شاہزادہ ہبے والا نزا و سلطان دار اشکوہ سلطان امور نگ رزیب پسران شاہ بہمن بحوالے اکبر آئا در رسیدند خاطر قدسی مظاہر از مردہ وصول نیار کامگار گھنگل شگفت لیکن همابت خان بنظفر خان حارس دار الخلافہ نوشت کہ لظر بند لگا ہدار و دبور گاہ بسیار دچون توجہ خاطرا شرف پر کار پسیار بود و شیخنگ آنحضرت درین شکل بحدی رسیدہ بود کہ در حضور سفر یک رزبے شکار مکن نیست کہ بسرا کید لاجر جرم در نیوالا آگر در دیگران قراول بیگی بحسبت شکار قرغزه نور کلائی کر اہل ہند آزانا در گویند از رسیمان تما بیده و تر تیپ و اور پیشکش نو دن

بسیغ بیت و نفع هزار رود پیغمبران صرف شده بنا بر این در موضوع از غنده که از شکارگاه است مقرر این مک است بتصدیان سکاره حکم شد که نور مذکور را بگار پرورد استاده نمودند و شکاری را ذهن جانب ببور در آور دند و حضرت با پرستاران حرم سرمه خرد بن شاطئ شکار توجه فرمودند شاه اسماعیل هزاره که جماعت هزارها اور ابزرگی و مرشدی قبول می داشتند و با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیده میر ماوس فرود آمد و بود حضرت شاه بنده است بآن بیگم داہل حرم بنیز شاه اسماعیل تشریف فرمودند دیگم بفرزندان شاه از اقسام و جواهر درداری مرصع الات تلمطف فرمودند و از انجاب شاطئ شکار پروردانه تقریب بیصد راس از زنگ و قوچ کوهی و خرس و گفتار که درین نور در آمد و بود شکار شد و یکی از همه کلان تر پرورد و زن فرمودند سه من و سی سی بوزن جهانگیری برآمد و از سوانح امکن چون خبرگستانی همایت خان سبع شاهجهان رسید مراجعت شورش گرانید و با وجود قلت جمعیت و عدم سامان داھیه مصمم شد که بخدمت پرورد اقدار شافتة سزا شد که در این نهاده کار را در این روزگار ایجاد کردند.

بین عزمیت شافتة تاریخ بیت و سویم رمضان سال هزار و سی و نفع با هزار سوار از مقام ناسک پرنگ رایا است بر افزایشندگان آنکه شاید درین مسافط بقدر جمعیتی فراهم آید چون اجیر خیم گشت راجه کشن سنگو پسر را بدیگم که با انص سوار در موکب منصور پرور با محل طبی و رگذشت و جمعیت او متفرق گشت و همکنی پا پند سوار در خاید پریشانی و منگردی همراه با اند وارد سایق سامان پذیر نشد ناگزیر را عقد کشانے چنین تقاده از فرمود که پولایت شفته شافتة روزی چند در ان تنگی ای خمول باید گذرانید بین داھیه از جهیر بنا گور و از ناگور بکرد و دجوده پور و ازان را بجیلی پریز نصفت اتفاق اتفاد و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرچ از همین راه پولایت سند و ملک شفته تشریف پرورد بودند و این موافق است باید بزرگوار از بد ایلخ روزگار است چون خاطریض مظاہر از سیر و شکار گلزار ہمیشہ بمارکابل و اپرداخت روز و شبیه خود شهروور از کابل بصوب مستقر الخلافت کوس مراجعت بلند آزاده گشت درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرورد بیز بعرض رسید که در وقایع قوی بھر رسیده ایشان را زمی معتقد بیشور داشت و بعد از تدریرات بقدر خفتی حاصل شد و مقارن این حال عرض داشت خانجهان رسیده ذشت بود که شاهزاده باز از ہوش رفت و درین مرتبه بیخ گمراحتی که دو ساعت بخوبی بیشتر بیشور بودند ناگزیر اطمینان داشت و قاره دادند و قلچ دلخ در سرد پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معندا ہوش نیا مدد و بعد از ساعت دیگر افاقت بھر رسید و ہمن کردن و باز از ہوش رفتند اطمینان بیماری ایشان را صرع تشخیص نمودند و این نظره افراط شراب است خان پنجم ایشان شاهزاده مراد و شاهزاده دانیال بین بیماری مبتلا گشته کا سه سر در کاسه شراب کرد که دند در پنولا شاهزادگان

دالاگیر سلطان دار اشکوه و شاهزاده او زنگنه بیک از خدمت پدر بلاد است جد بزرگوار آمده بدولت زین بوس فرق نیاز نهادن ساختند از فیلان و چواهر مرصع الات قریب دوک روپیه شکش ایشان بخطر در آمد در نیولا از نوشته هنخان بعرض رسید که باستغت پسر سلطان دانیال مرحوم در امر کوت از شاهجهان جدا شد گزیده بملک راجه چنگ خود را رسانیده خقریب نشانه زاده پروز خواهد رسید و از سوانح بجهت افزایش راه بطور آمد آوارگی مهابت خان از درگاه است تفصیل این داستان بزم اجمال آنکه از تاریخ نیک که آن بدانیش مصدر رچین گستاخی گردید مزاحش بشورش گرا نیشد و ظرف حوصله اش تنگی کرد و باعیان دولت سکونت خلاکم پیش گرفته و لهار از خود آزرمده و خاطر اتفقل گردانید حضرت شاهنشاهی با وجود رچین گستاخی و سورا درب از کمال حوصله و بر دباری التفات و حناست ظاہری ساختند و هرچه نور جان بیکم در خلوت می گفت بے کم و کاست نزد او بیان می فرسودند چنانچه کمر بر زبان آوردند که بیکم قصد تو دارد خبردار باش و صدیقه شاهنواز خان بخیره عبدالرحمیم خان خانم که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است می گوید که هرگاه قابو یا بهم مهابت خان را به بندوق خواهیم زد و با همارا این مقدمات خاطر او را مطمئن می ساختند تا آنکه رفته توہی که در ابتدا داشت و ازان ره گذر ہوشیار و بیداری پوچھا عتی کثیر از راچوتان با خود برگاه می آورد پرگرد و پیش دو تفان بازی داشت که شد و آن ضبط و انتظام بر جانا نزد محمدزادگران خوب او در چنگ احمدیان کابل تقبل رسیدند و نور جان بیکم خلاف او پیوسته در آتش از فرست بود و سپاه بچاه می داشت و مردم دلیر چنگ آزمار اولاد سامی کرو و مستمال و امید دار می ساخت تا آنکه ہوشیار خان خواجه سراسے بیکم بمحب بحیب نوشته ایشان قریب بر دهزار سوار از لاہور نوکر کرده بخدمت شتابت و در رکاب سعادت ہم جمیعت نیک فراہم آمده بود یک منزل پیش از رہتا س دین محلہ سواران را تقرب ساخته فرمودند که تمام سپاه قدیر و حیدر یہ جبه پوشید و در راه بایستد آنچه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابت خان رفته پیغام گذار که امروز مردم بیکم خود را بخطر اشرفت می گذرانند بترآنسیع که مجراسے اول را موقوف دارید سپادا با ہم گفتگو شده بچنگ وزیر اکثر کشید و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که این سخن پسندیده سعقول اوساز دواد حسب الحکم عمل نموده درین وقت بکور نش نیامد روز دیگر بسیاری از بندوهه بے باشانی دو درگاه فراہم آمدند و حضرت بمهابت خان حکم فرمودند که یک منزل اداره و پیش می رفته باشد اگرچه او از حقیقت کار آنچه گشت یکن چون حشم از چنگ احمدیان ترسید و بود کام دنام کام روانه پیش شد و آنحضرت بجافت او سوار شده بگرم دیگر اشنا فتنه و مهابت خان دیگر خود را

جمع توانست ساخت و از متول پیش نیز کوچ کرده از دریای بسته گذشتند فرود آمد و حضرت شاهنشاهی درین طرف عصر آراستند و فضل خان را زدآن آشناهه داشتند فرستاده چهار حکم تقدیری او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب پنهانه رفتند او نیز از پی رفت آنهم را با نجات رسانند و دیم آصف خان را بلاز است حضور فرستد سویم طهمورث و هوشانگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نمایند چهارم شکری پر خلاص خان را که صنایع اوست و تا حال بلازم است نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصف خان استادگی کنند تعین شناسد که فوج بر سر او تعین خواهد شد فضل خان پسران شاهزاده دانیال همراه آورده معرفت داشت که در باب آصف خان عرض می کند که چون از جانب پیکم این نیستم بیم آن دارم که اگر آصف خان را زدست بهم سباد شکر بر سرمن تعین فرمایند درین صورت بنده را بهر خدمت که تعین فرمایند بدان سرفراز شده چون از لا ہور گذر منت بر حیثیت دولت گذاشتند آصف خان را روانه درگاه خواهیم ساخت چون فضل خان خد فرستادن آصف خان معرفت داشت بیکم از هر چهارے لغوار بشورش در آمد فضل خان باز رفت آنچه دیده و شفیده بدو پرسید کنده ظاہر ساخت و گفت در فرستادن آصف خان تو قفت مصلحت نیست زنها ر طور و یگر بجا طنز رسانند که نداشت خواه کشید چون همایت خان از حقیقت کار آنکه گشت فی الغور آصف خان را خود آورده معتبرت خواست و بعد دو گشید خاطر اد پرداخته و طاییت فردا ان ظاہر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر اور ایکت مصلحتی که رقم پری گردیده و رفته بگشید بخاہر عزیمت پنهانه و اندوده کوچ بکوچ روانه شد و بسته و سویم ماه مدر جبور موکب منصور از آب بیت واقع شد از خرابکه پورش همایت خان و هرج و مرچ او بر ساحل همین آب اتفاق اتفاق داد و باز اخطا و آخر بخت دزمان او بار او بر کناره همان دریا رود و پس از روزی چندی ابوطالب پسر آصف خان و پریع الزمان داما و خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز خدر خواسته بدرگاه فرستاد چون در جانگیر آباد نزول سعادت اتفاق اتفاق داد و بخش پسر خسرو خان خانان و مغرب خان و میر حلبه و ایمان شهر لا ہور بد و لمحه زمین پوس جمین اخلاص را نورانی ساختند بهترین ماه آبان میلادت سود نزول موکب اقبال بر اسلطفت لا ہور چهار افراد مراوگ روید و درین روز مسود آصف خان بعاصی صوبگی پنجاب اختصاص یافتد و منصب وکالت خیریه مراجح گردید و حکم شد که سر دیوان نشسته از روی استقلال تمثیل عهادت مالی و ملکی پرداز و خدمت دیوانی بخواجه ابوالحسن ارزانی شد و فضل خان از تغیر میر حلبه بخدمت میر سامانی سرفراز یافت و میر ذکر کو رخدست پیشگیری سر بلند گردید و سید جلال ولد سید محمد نبی و شاه عالم نجاری را که در گجرات آسوده اند و احوال

ایشان بقری باشد درین اقبال نامه ثبت اقتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف نمودند درینجا لاعرض نمیدند از هابخت خان از سمت راه پلکه هنان تافته بجانب هند وستان روان شد و نیز بسامع جلال رسید که بیست و دو لک روپیه نقد و کلاسی او از بگله افراسته از بجهی و علی رسیده بنا بر آن صفت رخان و پهندار خان علی قلی در من و نور الدین تعلیم و این راسے سنگلین با هزار احدی تعین شدند که بر جناح استعمال شتابه زرها بدرست آرنده نامبرده هاستوجه خدمت شده در حواله شاه آبا دبردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنسا زرها در سر ابرده تحسن شده تا ممکن و مستصور بوده اند در اینجا و مقابله پاسه ضملاً لست افتشردند و بتدعا سے درگاه بعد از زدن خور دیسیار سرار آتش زده بدر وون در آمد و مبلغ یارا مستصرف شدند و مردم او قرار بر فرار داده راه او بار پسرند و فرمان شد که زرها درگاه فرستاده خود بتعاقب هابخت خان شتابند و مقارن این حال خان خانان را بمنصب هفت هزاری ذات و سوار از قرار و داسپه و سه اسپه سرفراز نموده خلعت و شمشیر و اسپ پیچاق بازین مرصع و فیل خاصه مرحمت نموده با مجیع از بندوانی درگاه باستعمال هابخت خان دستوری فرمودند و صوبه اجیریه یکی امقرن شد و چون هم جگت سنگو از صادر خان سرانجام نشد و بود و او را از دوستان همانچنان می دانستند حکم شد که از سعادت کورش محروم باشد درین روز مخلص خان و جگت سنگو از کوچه هتان کانگرا رسیده ملائمه شدند و درین روز اکبرم خان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بگله ساختم جا الفصیه شتابه بضبط و لشک اکواست پرداز و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پر ویز از فرط باوه پیانی بفرض صرع مبتدا شده رفته از قدر انفرت بهم رسانید و تویی تحلیل رفت و هر چند اطبا بمعا الجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر رسیده بود اثر سے بران مترتب نگشت و شب چهار شنبه تایخ هشتم شهر صفر سنه هزاری و شمش هجری پیانی حیاتش بیرون گردید و کالبد آن مرحوم را نخست دران شهر ایانت فرمودند و آخر باکر آباد نقل کردند و در باعی کسینگرده آن سرو جویبار سلطنت بود و چون کردند و چون این خبر پس امده علیه رسید رضا تقاضا بایز و تعالیه داده زخم درونی بدریم صبر و شکیبائی چاره فرمودند در من سالگی وفات یافت تایخ فوت او بخشی از خندها چین بافت شاهزاده پر ویز و ه بعد از استلکه این جزویان جهان حکم شد که فرزندان و بازماندهای ایشان را روانه درگاه و الایازد در خلال این احوال شاه خواجه ایچه نذر مجهر خان رخصت معاودت یافت و سوابه ایچه پدفهات با وعایت شده بود پهلوی هزار روز پیش در گر مرحمت گردید و این روز جی از نهاده ایشان بمندوستان بگان فرستادند درینجا ابظا ایلخانت اعتصاب اخلاقیت آصف خان بخطاب

شاهزاده خان نامور شد درین ایام موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت دور نیولا میرزا شتر صفوی بحضور داری بهار فرق عزت بر افزایخت درین هنگام از عرض داشت متصدیان صوبه دکن بعرض رسید که یا تو خان عجیب کرد آن ملک بعد از عزیز سرداری خدمه ترازو بخود در حیات عزیز نیز پس سالاری لشکر و انتظام افواج بهمه او متغیر بود اختیار بندگی دو لست خواهی را سرمایه سعادت خود داشت با پانصد سوار بجایه جانان پور آمد و بسر بلند راسه نوشته که من با فتح خان پس ملک عزیز و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولت خواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام نامبرده نایاب گردید یکجا سبقت کرد و پس در پی خواهند آمد چون خان جهان از نوشتہ سر بلند راسه برحقیقت کار اطلاع یافت کتابه شتمبلر استنسلتے و دولت خواهی بسیار بیات تو خان نوشتہ سرگرم عزمیت گردانید و بسر بلند راسه نیز کتویت علمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم جهانداری کوشیده بزرگسوار وانه بران پور ساز در وراق سابق مرقوم گردید که شاه جهان با مسدودی از بند و بجانب پنهانه نهضت فرمود چون در ایام شاهزادگی بابا شاه والا جاه شاه عباس طریقه دستی و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند درین هرج و مرچ شاه نیز شخص احوال ایشان بودند بخار اطراف صواب اندیش رسید که بدان سمت شناخته با ایشان تزویک باید شد یکن که بسیاری مهرابانی و اشفاق ایشان غبار شورش دفسادی که مرفوع شده فرونشینه بالجمله چون بحواله پنهانه پیوستند شریف شریف الملک که حارس آنملک بوده هزار سوار دوازده بند و پیاده فرامی آورد و حصه شهر را اسکن کرد و پیش گذاشت و بالجمله همگی سیصد چهارصد سوار از بند و نایاب دار چهراه بودند تا ب صدر آنها نیای ورد و حصه شهر در آمد و محسن گشت و چون از پیشتر مرست قلعه نموده توپ و لفگ بسیار دریج و باره آماده ساخته بود در نیولا بدر و دن حصه در آمد و برا فتحه و مقابله پایه ضلالت افشار و شاه جهان صریم خود را منع فرمود که بر قلعه شاهزاده نهیت خود را به توپ و لفگ ضالع نسازند با وجود این معنی جمعی از جوانان کارطلب بر حصه بند شهر بورش نمودند و از اسکن برج و باره و کفرت توپ خانه کاری نساختند و هنگز بر عطف عنان نموده دامنه کردند و پس از مردمی چند باره بهادران شیردل زنجیرگسل امنند برق لامع تقلعه شاهزاده و چون بر دو قلعه همچه جامیدان مسطح بود و اصله ایشان بندی و دلوار و در خست نداشت پس رما پر روکشیده دو بند قضار او را این ضلع خندق عمیق و حلقی ملواز آب بود پیش رفت و محال و پس تخته ازان محل ترشد و میان میدان نشسته توکل را حصه خود ساختند درین وقت شاه جهان تکرے بهم رسانید و بنابری عفنه مواعظ که نوشتند آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بسیاری شاهزاده پر ویژه پوست ایقین شد

که ازین مرض جان بر نیست و هم درین صحن مکتوب نور جهان بیگم رسید مر قوم پو که دهاب است خان از صفت خنفست هاگب با دشای سرا سیمه گشته مبا و از غایت شورش فرماج در راه خبار آسیبی بد امن پسران شمار ساند صلاح دولت در ایست که باز بجهوب دکن عطف عثمان نزده روزی سے چند بار وزگوار باید ساخت.

تا خود فلک از پرده چشم آرد ببردن

پنا بر آن با وجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سواره از راه گجرات و لک، بهار متوجه دکن شدند درین صحن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید بر جناح استعیان نخفت موکب منصور افتاد و این راه بیست که سلطان محمود از همین راه آمده فتح تجن اند سو منات کرد و چنانچه مشهور است و شاه جهان بلک گجرات و رآمده از بیست کرد سه احمد آباد بگذر جلنخانه در بیان نزدیکی از بار اجور فرمودند و از کریم چهره ای که بر اجهه بکلاه تعلق دارد و بر آمده بنا سک تر نگلک از مصدا فاسخ دکن که مردم خود را در آنجا گذاشتند بودند زول نزد و چون درین لک عمارتی بود و در همان نزدیکی چه برشناخته در آن سر زین حل اقامت از اختیار در نیولا آصف خان بمنصب هفت هزاری ذلت و سواره دواپه و سه اپه فرق عزت بر افراد خت تا از تقدیرهاست خان و آسیب جان بجایت یافته بود منصب وجاگیر نداشت احوالش نامتنظم بود در نیولا از عرض داشت متعدد بیان دکن پی عرض رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشه و فتنه امگیری فتح خان پسر عبیر در گر تربیت یافته باین نزدیکی را بحد و لکه باز شاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عدهه الملک خان بجهت محافظت و محارست شکر خان را که از بنده اصلی که من سال است و کار دان بجراست برخان پور مقرر داشته خود با عساکر طغی او متوجه بالا گذاشت شد و تا کنونی که محل اقامت او بود خان من از دعیت باز نکشد و نظام الملک از قلعه دولت آباد سر برین نکشید از سوی عیان این ایام کشته شدن محمد موسی اسف داد از سادات سینی بوده ببسیار نسبت خان فریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبیحه ساده خان نبیره عم نسبت خان را بیوی نسبت فرمودند و رنگها میکه عبور شاه جهان در مالک شرقیه اتفاق داشت ایشان و میان حد و وجایگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یک چند سه درین هرج مرچ هم راهی گزید سادات خان که در خدمت شاهزاده پرویز بدو نشناهه و مبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از حند مست شاه جهان جدا شده تزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمد این او به حضرت شاهنشاهی رسید چهور طلب فرمودند به جنپ شاه پرویز التاسی عفو گذاو اونود هم ربان نشدند و آن رسید زاده را در پا نه فیل مست اند اخته بحقوبت تمام سیاست فرمودند

درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد حمید خان نام غلام جبشی را پیشوای خود ساخته مدار و انتشار لک و مال به قبضه اقتدار او پسپرد از بردن او داشت اندرون نیش نظام الملک را مشل مرغی در قفس داشتند و خبر آمدن خانجهان یقین شد حمید خان با سه کلمه ہون که ووازده لک روپیه باشد تزداد اور نتہ بافسون و افسانہ اور از راه پرده قرار داد که مبلغ ذکور را بگیرد و تمام لک با لگھاٹ را با قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملک باز گزارد و فغان این افغان ناچشتا ش که حقوق تربیت حضرت شاہنشاہی را فراموش کردہ چنان ملکی را بسہ لک ہون از دست داد و بنام امراء باوشاہی که در تمام انجات بووند نوشتہ افتاد که آن محل را خواله وکلاے نظام الملک نموده خود را بحضور رساند و یکمین نوشتہ بنام پسپد لجن حکم احمد نگر ارسال اشت چون مردم نظام الملک جست اخز قلعه شتا فتنہ شار الی گفت که لک تعلق پشمادار و متصرف باشید اما قاعده مکن نیست که من از دست بهم ہرگاه که فران نہایت تقدیر خواهم داد مجلأہ بحیض وکلائی نظام الملک دست دیا زندانی بران تقریب نگشت و پسپد اخلاق آن فرقہ خیز فراوان پر دن برده با شخص کام برج و بارہ پرداخت و مردانہ قدم ہست بر جادا شست و دیگر نام دن بشو شتہ خانجهان لک بالا گھاٹ را درکل بوکلاے نظام الملک پسپند و به برہان پور آمد نہ احوال حقیقت احوال حمید خان جبشی ہنکو ص او بنا بر عزابت مرقوم می گرد که این ظلام راز نے بو داز خوبی زاوہ اے این لک دو را بتماس که نظام الملک سنتون شراب و شیقہ زنان شد این حورت بدر دن حرم را و یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاہی شہ بود می رسانید و زن و دختر مردم را بفریب و فسون بدر ده ساخته نزد او می برد و به لباس مسماے مناسب و زیستہ اے فاخر آزادتہ بظر او چلوہ می داد و اور ایک بیاشرت و معاطفت پری پیکران سیم رب مبتلا ساخته محظوظ و مسرور می داشت رفتہ رفتہ مدار و انتشار بیرون بقیه انتشار شورش قرار یافت و ازور دن مدار زندگانی نظام الملک بست آن حورت افتاد ہرگاه آن زن سواری شدی پاہ دی گھلہ سے دولت پیا وہ درکاب او می رفتند و عرض مطالب خود نے نمودند تا آنکہ عادی خان نویجہ برس نظم الملک فرستاد و این جانب تیر خواستند که شکرے تعین نمایند و این عورت بطبع و رعیت خود دخواش تمام استدعا و از نظام الملک کروه دولتیں ساخت که اگر فوج عادل خان را شکست داد مرزی مصعد رجیعنی کارے شکری شد و باشد و اگر نقش عکس نشست شکست زنی چه انتشار و انتشار خواهد افزود القصہ این مادہ گرگ متحلخ مرتكب این امر خلیل گشته پیوسته در ساق این پیساق نقاب بر قامست رهنا افگنده بر اسپ سواری شد و خبر شمشیر مرصع بر کرنی بست و حلقوی اے طلا و مرصع که با ضطلاع ہندستان کڑا گوئید در دست سے امداخت و با دیگر اسیا ب سپاہیانہ و تمثالت مردان

با خود ہمراہ می داشت و داد و داش دالعام و بخشش و اسپ می جست و بہا نہی خواست پچ روزی نہی گذشت کہ با سفری
رعایت نہی کرد و مبلغی بردم نہی داد بعد از آنکہ تلاقی صفتین و محادات فلسفیں اتفاق افتاد از علویت و علو جات، دیرام شکر
عادل خان صفات داووسپاہ و سرداران را تقبل و حرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریض نموده قدم مردانگی را در ان بحد نماز
لجه سچا چون کوہ استوار پار چاہداشت و آن غیرم و شمن غلطیم راشکست فاحش داده جمیع فیلان و قوب خانہ را ہدست آور وہ
سالما و ناما نہ رایت مراجحت برافراخت در نیوالا بعرض رسید کہ چون امام قلی خان فراز واسے تو ران چند سالئی رسید بکہ
اپنی حضرت شاہنشاہی را در ماوراء النهر بگھاہداشتہ او میانہ سلوک نمود چون خبر بے عنایتی ہے شاہ بھمان و منجا لفڑت نہی
ایشان بوالد والا قدر شائع شد لا جرم قد وہ ملک اسلام عبد الرحیم خواجه دارکان خواجه را باشرافت تحقیق و فنا لکری ہدا یا ہمراہ
یہ نہ کو رخصت فرید و لکتو بے نیز نوشہ صحوب خواجه ارسال داشت خواجه ازان غاطم سادست و از اجلہ مشائخ ماوراء
است نسبت شریف شاہ امام عفر صادق علیہ السلام منتهی می شود و با دشاد تو ران عبد العظیم خان بخواجه چوہبار جد بزرگوار آن
جناب دست امانت دادہ بود واردت صادق داشت حضرت شاہنشاہی آمدن خواجه را اگر امی داشتہ در تعظیم افزودہ
و امراء ایمان دولت را باستقبال فرستادند و چون بجانب رسید ظفر خان استقبال نموده شهر آورد و مجلس عالی آراء شہزاد
خان داری تقدیم رسائید و حضرت شاہنشاہی در سہ منزلی لاہور موسوی خان را با خلعت خاصہ و تخریج مرصع پیشوافرستادہ
سرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند و بعد از آن بہادر خان اوزبک کہ در زمان عبد المومن خان حاکم مشہد بود درین درگاہ
 مضبوط پنج ہزاری داشت باستقبال شتاافت و چون خواجه بحوالے شہر پویست بحکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و
ارادت خان بخشی باستقبال اور فتح ملاقات نمودند و ہمان روز بشرف دستا پوس آنحضرت مشرف گردید کورنیش و سلیم
رامعات فرمودند و روز دیگر چہار ده قاب طعام الوش خاصہ باطرافت طلا و نقرہ بجهت خواجه فرستادند و تمام طروف
تکمیلت فرمودند و روز دیگر چہار ده قاب طعام الوش خاصہ باطرافت طلا و نقرہ بجهت خواجه فرمودند و پنجاہ ہزار روپیہ برحمنی
بلو از م آن با ایشان ارزانی داشتند درین ایام صوبہ داری بیگانہ از تغیر خانزاد خان بکرم خان ولد معظم خان مقرر
گشت چون بکرم خان بجکومست آن لایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانے بنام او غاصد ایافت داد پیشی
نشستہ باستقبال فرمان شتاافت قضارا غیر ازین دریائے مقرر مشور کرد و بیگانہ است نمال آبی بود کشی را از آنی می
با ایست گذشت چون کشی بکرم خان آنجامی رسید بلاخان اشارہ می کند کشی را زمانے در کنار آب باز وارند تا نہ باعصر گذرد

متوجه مقصود گردید درست تقدیم کردند که ملا حاکم خواهد شد که را بگذراند و از شورش تلاطف برکت بشه موقع کشتنی در آب فرمی رو دکرخان با چند کس که در آن کشتنی بودند غریق بجز قاتمی گردید و یک متفض سرازمان گرداب بلا برخی آرد در خلال این حال خان خانان ولد پیرم خان درین مفتاده دو سالگی با جل طبعی درگذشت تفصیل این احوال آنکه چون بدعلی رسید ضعفی قوی بر مراجعت استیلا یافت ناگزیر در آن مصر سعادت تو قوت ندو و خدا و اسط سال هزار و سی و شش هجری دو لیتی حیات پسروده در مقبره که برای منکوحه خود ساخته بود مدفن گردید از اعلم امراء این دولت بود و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمی گردید از انجمله کار زبان که کرد و تخت فتح گجرات و شکست مظفر که بهان فتح گجرات از دست رفته باز تصرف او لیا سے دولت قاهره درآمد و یکم فتح بنگ سیل که شکر دکن را بآغازیان سنت چنگی و توب خانه عظیم یه راه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خان خانان با بیست هزار بمقابل او شناخت و در روز یک شب بنگ عظیم گردیده لوا سے فتح و فیروزے برافراشت و در آن عصر که مرد آزادی راجی علی خان سرداری لبکل رسید سوم فتح طحیخ و ملک سند و درمان دولت حضرت جنت مکانی پسر کلانش شاہنوار خان با اندک مایه مردم عنبر را شکست داد چنانچه بوضع خود شدت اقتاد بله اغراق خانزاد رشید بود که اگر اجل اماں را دے آئاندیک از در برقه روزگار بیانگار مانع خان خانان در قابلیت واستعداد بکتابی روزگار بود و زبان عربی و ترکی و فارسی و هندی می داشت و از اقسام داشت مقلی و قلی ختنه ملوم هندی ببره دانسته داشت و در شب ساعت و شماست و سرداری برآیتی بیل آئیتی بود و بزمان فارسی و هندی خشنی کو گفتی و ماقعاتی مایه کی در بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی و زبانی و دوگاهی میتی دایجاناً تاریخی و مغلی می گفت این چند میت از دست -

	شمار شوق نداشته ام که تا چند است بکیش صدق و صفا حرف عمد بیکار است هزار دام و انم و نه دانه این فسته در داشتم مرا فرد عنت مجده و سلیمانه داشتم ادامه حق مجده عذایتی است ز دست از آن خوش بجهنم باید دلکش تور جسم
	جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است مجده اهل محبت تمام سوگند است که پاسی تا بسیم هر چیز بست در بند است که مشتری چه کس است و باید این چند است و گزنه خاطرها شق منج خور سند است که افراد کی باید اینه شق تا چند است